

نیز روی حق نفی ننگ و فروع آنها تمهید قواعد سنجیده و بنام این ائمه‌های
پسندیده است که بمنزله آلات کار ایفای ظهور مضمومات اصول مذکوره را از عهد

برآید و چون کثیرین مطالب بر خود اعلی حضرت ثواب ایشان معلوم است

یقین است که انشاء الله تعالی بدانش خود عمل خواهند فرموده اکنون بهترین

که مقتضی و اصلی جمع شود انشاء الله تعالی

چون بیانات نیابتی است از سه عضو معتبر تشکیل یافت یعنی علیا حضرت جد

پدری حضور پر نور و مرحوم سید و سر سالار جنگ عماد الملک میر

تراب علی خان بهادر وزیر و صدر اعظم مملکت دکن و مرحوم مغفور شمس الامرا

امیر کبیر بهادر سپه سالار خاص بصواب دید عضو دوم و پذیرائی

و عضو دیگر مقرر شد که یکی از بزرگان انگریز با تالیقی حضور پر نور متعین گردید

مواظب تربیت و نگاه به بان خدمات بسیار استناد با غیر هم شده انضمام

این امر خطیر را بعد از استقامت خود گیر و پس مراتب را به پیشگاه فرمانبرداران
کلیه معروض داشتند.

در آن ایام دیوک آن ایدنبر فرزند دوم ملکه سطرکه کوین و کتوریا بیسیر
ممالک هندوستان تشریف آورده بودند و قرعه آن کار بنام کیتین جان کلک
پسر سراج رسل کلرک حکمران سابق بمبسی که از خاندان حلیل انگلند و در مشا
شا هزاره مشارالیه تشریف فرمای هند شده بود اقامت و حکومت انگریزین
اورا بدین پنج نهاد که بصاحبیت شاهزاده معززی الیه که خدمت آنوقت او بود
بلندن مراجعت کرده از آنجا متوجه حیدرآباد شود.

در همان اوقات هند بواسطه تهاوی ایام اقامت در بلاد مختلفه هندوستان
و سفر بهستان و تحمل گریه های بیشتر از جو صله مزاجم از منج اعدال اندکی محرو
شده بود و بصلاح الطبارخصت دو سال از مرحوم منفور سر سالانگک بهادر سرور

حاصل نموده مستعد سیاحت فرنگستان بودم؛ کرنل توپندی که در آنوقت
 یا در اول رزیدنت حیدرآباد و یکی از شاگردان کامیاب مستعد من بود و اکنون
 از جانب دولت متبوعه خود با لیز بعد دست با مدادی بخانه من آمده فرمود
 که چون بعزیمیت خود منضم یا منضم آمده ام که چیسری بشما بگویم و آن این است
 که پستین جان کلرک ندیم دیوک آن اید نیز با تالیقی حضور در نور زمین شد
 تا به ماه دیگر از لندن وارد حیدرآباد خواهند شد همین قدر توقف کن که
 او شان شریف پا و رند من شمار اجبت در حضور در نور با ایشان بسام
 چه زمان ناموریت من بحیدرآباد و بسی پیش از معاودت بشما خواهد رسید و منظر
 من ازین سپار من نه تنها سرفرازی شماست بلکه خدتی است بنظام زیرا
 که برای آموزگاری پادسی حضرت ایشان بهتس از شمائی سراغ ندارم؛
 چون شوق سیاحت فرنگستان از دیر باز بچنان در وجود من تصرف کرده بود

که خود داری توانستی که در پانچ عرض کردم که اگر شرافت این موهبت کبری
 نصیب ازلی من بوده باشد عاقبت ب حصول این سعادت مفتخر خواهم شد ان شاء
 بفتح غریمت مایل غنیمت سرمود چون حضور پر نور هنوز طغلتند و شاید که
 یک دو سال باید بگذرد تا استعداد خواندن با شما را پیدا کنند ممکن است که بعد از آن
 شما بدان خدمت منصوب شدید نخست گرفته بروید و باز پاینده از آنجا نیکه
 من با میجر رنگ که او نیز یکی از شاگردان من بود بر اسلالت پیمان هم سفری
 بسته بودم و ایشان همان غریمت خبر درود خود را از هند وستان بمبئی
 که میعادمان بود با تلگراف داده بودند مکنم نبود که نصیحت مشفقانه انصاحب را
 بپذیرم پس یوسانه تشریف بروند و محض عواطف باطنی که بایند و استغذرا
 بنام لیوا از سکرتری حکمران بمبئی نزد من فرستادند
 در لندن بودم که پستین جان کلرک بمیدرآباد آمده مراتب تربیت حضور پر نور را

بعبه گرفتند پس از چندی بواسطه فوت زوج خود دل از حیدرآباد برگرفته
 بلندن برگشتند و بر اثر ایشان موبک سه سال از جنگی بدانولایت در رسید
 و از جمله کارهاییکه در آنجا کردند یکی این بود که از بزرگان انگلند و سایر مستعبر برانگلیست
 ستر کلا و کلرک را که صفات حمیده و حالات شوره و عادات پسندیده ایشان
 قابل تعریف و تحریرو شایسته توصیف و تدوین است راضی نمودند که بجای
 برادر کوچکتر خود پستین جان کلرک خدمت تربیت حضور پر نور را متعهد شدند
 بحیدرآباد و نزول اجلال مشر مووند و در آن اوان زمان شخصی من بنیسیز بیابان
 رسیده در یک جهاز وارد هندوستان شدیم چون یکی از عادات کزیده نگریزان
 و اخلاق بزرگان ایشان از اقتضای تربیت مخصوصی که عمومایانند این است
 که هیچ چیز و هیچکس را بکار نگیرند و از هر چیزی و هر کس فرغور قایت
 و استعدادیکه دارد بکار نگیرند و ازین جهت که در قلمر حکومت ایشان هیچ چیز

پیکار نمی افتد و بجا پس وی حرمان نمی نگرد و الا بندرت انهم تجیه اتفاقاتی که از
 سطح توجه و اطلاع ایشان دور افکنند از رگبند و دیگر نظیر بر آن مستر کلا و دیگر
 نیز همان اندیشه گزین تویدیر است بصورت در آوردند و درین مرتبه مقصود حصول پیوست
 چون بشرف تدریس و تعلیم کتب و زبان پارسی علیحضرت نواب ایشان فایز
 شدم یکروز بخدمت نشسته بودم و چون در اول دهم که میلان خاطر بسیار
 و ذوق طبع همیوزا بطرف نظم اشعار نیز بدست آرم برداشت صحبتی را مقدمه
 استفسار مقصود نمودم و مطلب نشانی این شد که عرض کردم هموزونی طبع
 مانند سایر خاصیات طبیعی حاصل میشود هم بارش و هم با کتاب و اگر در موعی از
 رگبند رسد و بجهت پیوند و بسته آنرا از مرتبت دیگری خواهد بود و بعد از آنکه
 وضع و چگونگی آن هر دو وجه را بتفصیل باز نمودم آن تازه نهال بوستان
 پادشاهی و هزار و شصت و شش الحان گلزار آصف جاہی مندر نمودند که اکثر

اجداد من خداوند طبع روان و صاحب دیوان بوه اند و با نجات مسلت سنده این
دو بیت را از حضرت ضیاء جاوید آصف جاه بهادر خوانند

گودورت در روشن باشد صفا داریم ما	اشتیاق دیدن آن پونا داریم ما
هر کس انچه اگر کسی دارد خدا داریم ما	از پناه دیگران باشد پناه ما قوی

از شنیدن این آیات تحت حالت دیگری بر بنده دست داد چنانچه از شدت
شوق مطالعه آن دو اوین را از بنندگان حضرت استدغام نمودم و بحصول آن عادت
چون دیوانهای مذکوره را نزد بنده آوردند در میان آنها دو دیوان از شایع طبع و
حضرت آصف جاه بهادر بود که در یکی آصف و در دیگری شاکر تخلص فرمود
بودند پس از چند روز مطالعه بگردیدیم و بیگاه همیونشان از در خواست مدد
استدعا طبع و نشر آنها گشودیم و مستقیم بشفرا اجابت مقرون شد زیرا که
هر کدام را که گشودیم دیدیم حدیقه ایست که چندین هزار گلکهای رنگارنگ سخن

در هر برگش تعبیه کرده اند

و مجموعه الیهت که با لطافت رخسار بسی غنیمای شوخ و شنگ کلمات از شاخسار

هر درفش سر بر زده از و نور نقود کلمات ز گین هر یک از آن د و خرنیه است

از سیم و زر مشون و از بلندی مضامین گنجینه است از زواجر و اهر مبطون

و یوانی که در آن تخلص بشا کردند گوی در ممالک شرقی و غربی زمین معرفت

یزدان و ارشاد و عرفان از مطلع افق است تا مقطع اختتام عساکر نظامیت

که با سر بهنگان مطالع متنوعه موازین عروضی و بلوسات متلوده بجز و قوافی هست

پذیرانی طلایه پادشاه حسن معنوی و تجلی معشوق ^{حقیقی} در بعد المشرقین میدان فصاحت

و سخنوری بردیست تمام صف سلام است

و دیوانی که در آن آصف تخلص مسفر مایند پذیرای بحر ذخار است که از بارندگی

سحابین طبع سرشار و اجتماع قطرات مضامین آبدار بچیدن حسن و چو پار ^{شعرا}

شیرین و انهار ابیات دل‌شین و جدول استعارات پرزیب و زین در

دشتان اوراق سخن سخن و غزل ساری متشکل گردیده

هر عارفی که چشم بطلان نظم و لکثش بدارد و گوش هوش بقصور معانی قفقش پستان

و دیدبان دل بجا رستایها مات رقیقش بر گمارد شک نیست که در اندک کلماتی

بمقام رفع و رفعت درجات کمال و مسرتی که در سیر حاصل آیام خضر نشان

گردیده پی سیرد

اگرچه در بادی نظم ملاحظه دو دیوان بسو طغسوب با پنهان اسیری که تمام

عمر مشغول مهمات امور وزارت و سپهسالاری هندوستان بوده موجب فریب

تعجب خواهد شد بخصوص وقتی که نظر وقت گماشته شود بر سوانح گوناگون آیام صدرت

او که هر یک از آنها مقتضی چندین حد لشکرشیمای سخت گردیده و او

هر امر مهمی ابتداست خود رسیدگی مینموده و عثمان بر لشکری که بمقابلت و مدافعت

دشمن زبردستی آراسته میشد و نفس خویش میکشید و آغاز اشتغال او نیز با موردی
 از بساوی ایام کودکی بوده و اندیشه رود که چون آنمائی عمر برای بحسام انقدر کارها
 و قتری و شکری که در تواریخ نسبت با وثبت است کافی تواند بود پس او را فرست
 نظم اشعار انگاه چنین بلند پایه و آبدار کی دست داده و لیکن حق واقع جز این نمیشد
 که هر کجا بچنین گمانی پیدا کرد و بجز انگلیشه رشک و عرض نخواهد بود زیرا که آنچه از قبح اشعار
 سرود دیوان حاصل میشود شهادت میدهد بر اینست که همه زاده یک طبع و آند
 البته اشعار دیوان مخلص بشا که بلند تر و نخته تر و پر پایه تر است آنهم نه با اندازه
 که بتوان آنرا کمترین شمر و بلکه همین قدر است که میتوان گفت مخلص خود را که
 بوده و در زمانی بشا که تبدیل فرموده اند که در باطن از علایق ظاهری بچلی گشته
 و علو خیالاتشان بدرجه کمال عرفان پیوسته
 دیگر آنکه چون نظم سر بدگر کارهای تمام عمر ایشان متوجه میشود و می شناسد که بتای

العی و یار پیمانی نامتشناهی نموید و موفق بوده اند و البته هر سعادتمند نیک
 بختی را که توفیقات ازلی یار میشود وقت اضایع نخواهد شد هم امور مهمی یا دشاهی را
 انجام میدهد و هم بحیاطی که در او ان شبان روزی فرصت استراحت می یابد خواه
 متوجه تجلیات جمال معشوق نهانی خود نموده بموجب حالتی که از آن مشاهدوست

میدهد شرح عالی بسراید

دیگر آنکه چنانکه مذکور شد ایشان صاحب طبع روان بارث و کتاب هر دو
 بوده اند یعنی جد بزرگوار ایشان نیز که حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی اند خدوند
 طبع موزون بوده اند و با وجود مرتبه جلیله ولایت و اشتغال دائمی حضور قلب مدو
 ا و اذکار و با شریک ارشاد و اهل سلوک و مواظبت جذب هستی مستعد
 روزگار باز زبان طبع غرار مفتاح افستح گنجینه اسرار ساخته به نظم اشعار گشودند
 و بنده از آنچه در نظم فرموده اند یک رباعی بر سبیل تبرک نگاشته سخن بهمان

ز یوراخت تمام می بخشد رباعی

خر خوردن اندوه تو کارشش نبود

بخشای بانگه بخت یارشش نبود

همه با تو و هم پی تو قرارشش نبود

از عشق تو با ششش باشد که از آن

قد فرغت الی پایه چون اندک اسباب

تاریخ یوم الواحد ششم محرم الحرام

من شهر سنه هجری